

درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۱ آذر ماه ۱۳۹۳

مصادف با: ۹ صفر ۱۴۳۶

جلسه: ۳۶

موضوع کلی: مشتق

موضوع جزئی: ادله وضع مشتق برای اعم

سال: ششم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

دلیل پنجم

دلیل پنجم قائلین به وضع مشتق برای اعم آیهی «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» است. این آیه برای اثبات وضع مشتق برای اعم از متلبس و منقضى مورد استناد قرار گرفته است. آیه این است: «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»^۱.

این آیه در مورد حضرت ابراهیم (علی نبینا و علیه و آله السلام) وارد شده است. خداوند می فرماید: بعد از ابتلاء حضرت ابراهیم به ابتلائات مختلف و کلمات (در مورد این که منظور از کلمات چیست بحث است) و پس از آنکه از آن ابتلاء سربلند به بیرون آمد، خداوند تبارک و تعالی به او فرمود که ما تو را به عنوان امام برای مردم قرار می دهیم. مقام امامت به حضرت ابراهیم اعطا شد. ابراهیم (علی نبینا و علیه و آله السلام) از خداوند متعال سوال کرد: آیا ذریه‌ی من هم در این جایگاه قرار می گیرند یا خیر؟ یعنی آیا آن‌ها هم امام می شوند یا خیر؟ خداوند متعال فرمود: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» این عهد و پیمان محکم و مهمی است و فقط به کسانی که اهل ظلم نیستند می رسد و شامل ظالمین نمی شود. لذا اگر ذریه‌ی ابراهیم هم ظالم باشند، صلاحیت نشستن بر این جایگاه و منصب را ندارند.

در بعضی از روایات که هم در اصول کافی و هم در برخی از تفاسیر روایی آمده، وارد شده که ائمه (علیهم السلام) به این آیه بر عدم صلاحیت بعضی از خلفاء نسبت به مسئله امامت و خلافت استدلال کرده‌اند. استدلال ائمه (علیهم السلام) نیز این بوده که چون خلفاء ظالمند به استناد آیه «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» امامت و خلافت به آنان نمی رسد.

در مورد ظلم آن‌ها اینگونه گفته‌اند: که چون سابقه بت پرستی و شرک داشته‌اند و «إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»^۲ بنابراین بواسطه‌ی شرک و سابقه‌ی بت پرستی و در واقع ظلم، عهد خداوند تبارک و تعالی یعنی امامت به آنها نمی رسد.

استدلال ائمه (علیهم السلام) به این آیه بر عدم صلاحیت بعضی برای امر خلافت اثبات می کند که مشتق برای اعم وضع شده است.

سوال این است که چه ربطی بین استدلال ائمه (علیهم السلام) به این آیه و وضع مشتق للأعم وجود دارد؟ بیان مطلب این است که:

^۱ . بقره: آیه ۱۲۴

^۲ . لقمان: آیه ۱۳

آن‌ها در زمان تصدی امر خلافت که دیگر مشرک نبودند تا ظالم محسوب شوند، بلکه سابقه بت پرستی آنان قبل از اسلام بوده اما زمانی که دعوت پیامبر (ﷺ) شروع شد، مسلمان شدند. پس در زمان تصدی خلافت، مشرک و بت پرست نبودند لذا ظالم محسوب نمی شدند. ولی چون ائمه (علیهم‌السلام) به این آیه استناد کرده اند، این دال بر این است که آن‌ها در همان زمان تصدی خلافت هم، حقیقتاً ظالم بوده اند. و هذا لایستقیم إلا بالقول بوضع المشتق للأعم، یعنی مشتقی مانند ظالم برای اعم از متلبس به مبداء فعلا و منقضى وضع شده است. یعنی کسی که بالفعل، لباس ظلم بر تن کرده یا کسی که در گذشته لباس ظلم بر تن او بوده و این لباس را در آورده است. قسم اول در مورد آن‌ها منتفی بود یعنی بالفعل متلبس به ظلم نبودند اما قسم دوم به دلیل اینکه در گذشته اعتقادات شرک آلودی داشتند در مورد آن‌ها صدق می کرد چون آن‌ها به واسطه شرک ظالم بوده‌اند ولی این لباس را بعداً در آوردند و مسلمان شدند. حال با اینکه إنقضی التلبس عنهم بمبداء الظلم، اما مع ذلک ائمه (علیهم‌السلام) آنان را مصداق ظالمینی دانستند که در حین تصدی امر خلافت، شایستگی نداشتند و این با قول به وضع مشتق للأخص سازگاری ندارد. یعنی باید بپذیریم که مشتقات برای اعم از منقضى و متلبس وضع شده اند. به عبارت دیگر در جایی هم که تلبس بالمبداء یعنی ظلم منقضى شده، عنوان مشتق حقیقتاً صدق می کند، لذا در حین تصدی خلافت حقیقتاً ظالم محسوب می شدند. بنابر این عهد خداوند تبارک و تعالی یعنی امامت به آن‌ها نمی رسد.

پس استدلال ائمه (علیهم‌السلام) به این آیه شریفه بر اثبات عدم شایستگی آنها برای امر خلافت متوقف بر این است که ما ملتزم شویم به اینکه مشتقات برای اعم از منقضى و متلبس وضع شده اند و چنانچه قول به وضع للأعم را نپذیریم، استدلال ائمه (علیهم‌السلام) دچار مشکل می شود و دیگر وجهی برای استدلال به این آیه باقی نمی ماند. این محصل دلیل پنجم بود که مرحوم آقای آخوند آن را در کفایة فرمودند.

بررسی دلیل پنجم

حال باید این دلیل را مورد بررسی قرار دهیم که آیا این دلیل تمام است یا خیر؟ در مورد این دلیل پاسخ‌هایی داده شده و اشکالاتی نیز کرده‌اند. خود مرحوم آقای آخوند نسبت به این دلیل اشکال کرده‌اند. بزرگان و تلامذهی مرحوم آقای آخوند نیز، اشکالاتی به این دلیل وارد کرده اند.

اشکال اول

از جمله اشکالات این است که بعضی گفته اند: خلفاء مورد نظر، حقیقتاً در حین تصدی خلافت ظالم بوده اند و آنچه در آیه نفی شده این است که منصب امامت به دست ظالمین نمی افتد و این جایگاه در اختیار ظالمین قرار نمی گیرد یعنی کسی که بالفعل ظالم است، نمی تواند متصدی منصب امامت شود. ظلم آنها نیز در همان زمان تحقق داشت یعنی ظلمی که در مورد آنها ذکر شده، سابقه بت پرستی آنان نبوده بلکه آن‌ها در همان زمان با ظلم خلافت را تصاحب کردند و هم بر مردم و هم بر اهل بیت (علیهم‌السلام) ظلم کردند. پس تلبس فعلی به این مبداء داشته اند.

به عبارت دیگر بعضی از قائلین به وضع مشتق للأخص آیه را به گونه ای تفسیر می کنند که ضرورتی برای إلتزام به مبنای اعمی‌ها نیست. آن‌ها می گویند: ما آیه را به نحوی معنا می کنیم که استدلال ائمه (علیهم‌السلام) به این آیه درست تفسیر شود. یعنی

استدلال ائمه (علیهم السلام) به آیهی «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» مبنی بر عدم صلاحیت برخی از خلفاء، لزوماً متوقف بر قول به وضع مشتق للأعم نبوده و حتی با قول به وضع مشتق للأخص هم سازگار است. به این بیان که منظور از ظلم خلفاء، شرک و بت پرستی نبوده بلکه برای تصدی خلافت ظلم مرتکب شدند لذا عهد خداوند تبارک و تعالی یعنی امامت به آنها نمی رسد. پس آنها متلبس به ظلم فعلی بودند و از آنها منقضی نشده بود تا مجبور شویم که سخن شما را بپذیریم. این اشکال اول به دلیل پنجم است.

بررسی اشکال اول

این اشکال می تواند بنیان دلیل پنجم را خراب کند اما مسئله این است که مانع دیگری وجود دارد. مانع این است که به هر حال پیروان آنان به اینکه خلفاء در زمان تصدی ظالم بوده را قبول ندارند. البته آنان قبول دارند که خلفاء سابقه بت پرستی داشته اند اما این مطلب را که در آن زمان ظلم کرده اند یعنی بالفعل ظالم بوده اند را قبول ندارند. لذا اگر بخواهیم استدلال به آیه را به نحوی که بر مبادی مورد قبول آنها اتکاء داشته باشد بیان کنیم، باید بگوییم که منظور از این ظلم، همان شرک و بت پرستی است که مربوط به گذشته آنان بوده است. پس اشکال اول از این جهت مبتلا به مانع است.

اشکال دوم

اشکال دوم را خود مرحوم آقای آخوند نیز فرموده اند. ایشان ابتدائاً مقدمه ای را مبتنی بر انقسام موضوعات احکام و آثار آنها ذکر می کند.

ایشان می فرماید: به طور کلی موضوعات احکام بر دو قسم هستند. یک قسم از موضوعات احکام، عناوینی هستند که مشیر به یک حقیقتی می باشند و خود عنوان نیز هیچ دخالتی در حکم ندارد. به عبارت دیگر عنوان مشیر موضوع واقع شده است. به طور مثال اگر کسی بگوید: برو و به فرزند فلان شخص اقتداء کن، در اینجا فرزند فلان شخص بودن مدخلیتی در جواز اقتداء ندارد بلکه آنچه که موجب جواز اقتداء است، عدالت امام جماعت است. وقتی می گوید: فرزند فلان عالم یا فرزند فلان معلم اخلاق، بجای پدر خود امام جماعت است و شما بروید و به او اقتداء کنید، در واقع ابن فلان، عنوان مشیر است برای آنچه که در اقتداء لازم است که عدالت باشد. پس بعضی از عناوین و موضوعات احکام از این قبیل هستند. یعنی عناوینی هستند که نفس عنوان، هیچ مدخلیتی در حکم ندارد، بلکه صرفاً مشیر به حقیقت دیگری هستند که آن حقیقت موضوع واقعی است.

اما قسم دوم، عناوینی هستند که صرفاً عنوان مشیر محسوب نمی شوند بلکه آنها در واقع خود به نوعی در حکم مدخلیت دارند، منتهی دخالت عنوان در حکم به دو صورت است:

گاهی مدخلیت عنوان به این صورت است که خود تحقق مبداء و عنوان، علیت برای بقاء حکم دارد یعنی نفس ارتباط بین ذات و مبداء برای ثبوت حکم کافی است و لو اینکه این ارتباط، از بین برود. یعنی اگر فقط یک لحظه ارتباط و اتصال پیدا شود، برای ثبوت حکم کافی است.

و گاهی مدخلیت عنوان در ثبوت حکم دائر مدار ثبوت عنوان است. یعنی تا زمانی حکم ثابت است که عنوان باشد و به محض از بین رفتن عنوان، حکم نیز ساقط می شود. به عبارت دیگر حدوث و بقاء حکم، تابع حدوث و بقاء تلبس به مبداء است.

حال با ملاحظه‌ی این مقدمه، باید ببینیم که عنوان ظالم در آیه مذکور، کدام یک از این سه قسم است. در آیه‌ی «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»، ظالم عنوان است و حکمی که ثابت شده، "عدم الوصول الى هذا المسند" است. یعنی عدم امامت دائر مدار عنوان ظالم است. اما آیا عنوان ظالم، از قبیل قسم اول یعنی عنوان مشیر است؟ قطعاً این چنین نیست. آیا از قبیل قسم سوم یعنی دائر مدار عنوان است؟ یعنی تا زمانی که ظلم هست به امامت نمی رسند اما به محض اینکه عنوان اشتقاقی ظالم کنار رفت و تلبس به مبداء منتفی شد، حکم ثابت می شود؟ این هم قطعاً مورد نظر نیست، پس اگر این عنوان یعنی خود عنوان ظالم، برای اینکه کسی به این مقام نرسد مدخلیت داشته باشد، صرف تلبس به مبداء ظلم ولو برای یک لحظه، کافی است.

قرینه مهمی نیز در اینجا وجود دارد و آن "اهمیت مسند امامت و ولایت" است. آیه اشاره دارد به اینکه زمانی که ابراهیم مبتلا به این ابتلائات شد، فَأَتَمَّهُنَّ و سربلند و موفق به بیرون آمد، در آن زمان بود که خداوند او را، امام قرار داد و اگر چنانچه کلمات را تمام نمی کرد و در آزمایشات موفق نمی شد، قطعاً به مقام امامت منصوب نمی شد.

حال با توجه به اهمیت مسئله امامت کسی که می خواهد در این جایگاه قرار گیرد، باید هیچ گاه به ظلم رفتار نکرده باشد و پای خود را از جاده‌ی عدالت بیرون نگذاشته باشد. یعنی باید به هر حال یک نوع معصومیت و طهارت باطنی داشته باشد تا بتواند این مقام را دارا شود.

حال اگر گفتیم عنوان ظالم در واقع در این حکم موضوعیت دارد یعنی علت ثبوت حکم همان تحقق مبداء برای ذات است ولو برای لحظه‌ی ای باشد، آن گاه همان علتی که موجب ثبوت حکم است باعث بقاء هم هست. یعنی تا زمانی که ظلم می کرده و مشرک بوده، نمی توانست امام باشد پس الان هم نمی تواند امام باشد.

لذا با توجه به تفسیری که برای این آیه می شود، استدلال ائمه (علیهم السلام) به این آیه بر اینکه بعضی صلاحیت امامت را ندارند، متوقف بر این نیست که مشتق را موضوع للأعم بدانیم.

پس الظالم موضوع است و به معنای "من تلبس بمبداء الظلم ولو بلحظة" می باشد که لا ینال عهدی ایاهم، یعنی هیچ گاه عهد من به آنها نمی رسد. پس اگر مشتق را حقیقت در اعم هم ندانیم، معنای آیه همین است یعنی لازم نیست برای تصحیح استدلال ائمه (علیهم السلام) ملتزم شویم که مشتق باید حقیقت در اعم باشد.

نکنه‌ی دیگری نیز در اینجا وجود دارد.

آن نکته این است: در آیاتی که مبین این احکام و آثار است، اصلاً مسئله صدق حقیقی عناوین مهم نیست، بلکه آنچه مهم است نفس ترتب حکم است لذا اگر شخصی متلبس به مبداء ظلم شده، و آن ظلم مانع از امامت است دیگر فرقی ندارد که الان عنوان ظالم حقیقتاً اطلاق شود یا مجازاً.

فتحصل من ذلك كله، که هیچ یک از ادله‌ی وضع مشتق للأعم برای اثبات مدعای آنها کافی نبود، لذا بنابراین الحق فی هذا البحث مع القائلین بوضع المشتق للأخص است.

عرض کردیم که مهمترین دلیل مربوط به مقام ثبوت است. اساساً گفتیم که امکان وضع مشتق للأعم نیست و وقتی که امکان وضع مشتق للأعم نباشد، قهراً وضع مشتق للأخص ثابت می شود. این از نظر مقام ثبوت است.

از نظر اثباتی هم ملاحظه فرمودید: هیچ یک از ادله اعمی ها، اثبات مدعای آنها را نمی کند بلکه برخی از ادله قائلین به وضع مشتق للأخص نیز شاید در مقام اثبات حتی بتواند قول اخصی ها را ثابت کند.

بحث جلسه آینده: درباره تنبیهات مشتق بحث خواهیم کرد.

«الحمد لله رب العالمین»